

Comparative study of meta-theoretical foundations, ideas and strategies of anti-dominion in the thought of the Islamic revolution and Frankfurt's critical theory

Abdullah Moradi

Corresponding author, Assistant Professor of International Relations at National Defense University. moradi.abdolah@gmail.com

Emad Halalat

Researcher of Political Research Institute and Political Director of Imam Sadiq Research Institute (A.S.). emadhalalat@gmail.com

Abstract

The idea of the Islamic revolution, by proposing concepts such as resistance in the regional arena and expanding it in the theoretical field of international relations, in criticizing arrogance and the domination system, presents a message based on changing the existing oppressive international structures and explaining the desired order. On the other hand, in the fourth debate on the knowledge of international relations, there are several approaches that emphasize the change of international relations and take a critical direction against the current situation. Among these, we can mention the "Frankfurt critical school" with the topics of culture industry, hegemony, liberation, etc. Considering the need to develop theoretical knowledge, the aim of this research was "a comparative study of anti-dominion ideas and strategies in the Islamic Revolution and the critical theory of the Frankfurt School". Based on this, the main question has been proposed as follows: "What are the points of commonality and difference between the Islamic Revolution and Frankfurt's critical theory in the design of anti-dominion ideas and strategies?"

The present research was carried out in a descriptive and analytical manner, relying on library information, and using a comparative approach to compare the components extracted from the aforementioned two theories, this hypothesis was presented: "The idea of the Islamic Revolution in delegitimizing domination and drawing a just and moral horizon in The international level has approaches similar to critical theory; But with the difference in meta-theoretical foundations and the nature of theorizing, this thought enters multi-level operational action, moral appeal, internal strength, multilateralist balance, resistance and deterrence against the system with multiple actors and different tools with

the strategy of negating oppression and realizing a just international peace system. Also, due to the civilizational attitude in the Islamic revolution, the desired order based on divine socialization has serious differences with the international moral system in critical theory.

Keywords: Islamic revolution thought, critical theory, domination, liberation, resistance.

بررسی تطبیقی مبانی فرا نظری، ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه در اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت

عبداله مرادی

نویسنده مسئول، استادیار روابط بین الملل دانشگاه عالی دفاع ملی.
moradi.abdolah@gmail.com

عماد هلالات

دانش آموخته ارشد روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی.
emadhalalat@gmail.com

چکیده

اندیشه انقلاب اسلامی، با طرح مفاهیمی چون مقاومت در عرصه منطقه‌ای و بسط آن در حوزه نظری روابط بین‌الملل، در نقد استکبار و نظام سلطه، پیامی مبتنی بر تغییر ساختارهای بین‌الملل ظالمانه موجود و تبیین نظم مطلوب ارائه می‌دهد. از سوی دیگر در مناظره چهارم دانش روابط بین‌الملل، رویکردهای متعددی وجود دارند که با تأکید بر تغییر مناسبات بین‌المللی و در برابر وضع موجود جهتی انتقادی به خود می‌گیرند. در این میان می‌توان به «مکتب انتقادی فرانکفورت» با طرح مباحث صنعت فرهنگ، هژمونی، رهایی و ... اشاره کرد. با توجه به ضرورت توسعه دانش نظری، هدف این پژوهش «بررسی تطبیقی ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه در اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت» بوده است. بر این اساس پرسش اصلی این‌گونه طرح شده است که «نقاط اشتراک و افتراق اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت در طرح ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه کدامند؟»

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی تحلیلی با تکیه بر اطلاعات کتابخانه‌ای صورت گرفته و با استفاده از رویکرد مقایسه‌ای برای بررسی تطبیقی مؤلفه‌های استخراجی از دو نظریه پیش‌گفته، این فرضیه ارائه شده است: «اندیشه انقلاب اسلامی در مشروعیت‌زدایی از سلطه و ترسیم افق عادلانه و اخلاقی در سطح بین‌الملل، واجد رویکردهای مشابه با نظریه انتقادی است؛ اما با تفاوت در مبانی فرا نظری و ماهیت نظریه‌پردازی، این اندیشه با راهبرد نفی ظلم و تحقق نظام صلح عادلانه بین‌المللی وارد کنش عملیاتی چند سطحی، دعوت اخلاقی، استحکام درونی، موازنه چندجانبه‌گرا، مقاومت و بازدارندگی علیه نظام با بازیگرانی متکثر و ابزارهای متفاوت می‌شود. همچنین به‌واسطه نگرش تمدنی در انقلاب اسلامی نظم مطلوب مبتنی بر جامعه‌سازی الهی، تفاوت‌های جدی با نظام اخلاقی بین‌المللی در نظریه انتقادی دارد.»

واژگان کلیدی: اندیشه انقلاب اسلامی، نظریه انتقادی، سلطه، رهایی، مقاومت.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۶
فصلنامه رهنمون انقلاب اسلامی، سال ۱، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۳، صص ۱۱۹-۱۵۳

دسترسی به مقالات نشریه علمی رهنمون انقلاب اسلامی (Open Access) است.

نشریه علمی «رهنمون انقلاب اسلامی» تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution 4.0 International CC BY 4.0



Doi: [10.22034/rir.2023.404859.1001](https://doi.org/10.22034/rir.2023.404859.1001)

مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله می‌باشد و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشریه رهنمون انقلاب اسلامی نمی‌باشد.

مقدمه و بیان مسئله

امام خمینی (ره) به‌مثابه بیدارگری انقلابی، حرکت بزرگ تاریخ معاصر ایران را سامان‌دهی کرد که به سقوط نظام سلطنتی وابسته به آمریکا منجر شد. انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره)، انقلابی اجتماعی بود که با محوریت دین، برانگیخته و با معیارهای دینی، هدایت و سامان‌دهی گشت و در آن نمود واقعی هویت ایرانی، در اندیشه بازگشت به خویش‌تن تجلی یافت. به بیان دیگر امام (ره) توانست ابتدا اندیشه سیاسی مبتنی بر «سلطنت» را دچار بی‌معنایی کند و آن را با «طاغوت» و «استعمار» هم‌نشین و تبیین نماید، سپس الگوی حکومت جدید مبتنی بر «جمهوری اسلامی» را ارائه دهد. انقلاب اسلامی در ایران، نه‌تنها نظام سیاسی جدیدی در قالب جمهوری اسلامی به ارمغان آورد، بلکه مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای از مفاهیم، واژه‌ها و ادبیاتی نو را در شعاع مرزهای جغرافیایی، در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی مطرح کرد. نشانه‌های این اندیشه را می‌توان در بخش نفی یا سلبی آن، مقاومت و سلطه‌ستیزی دانست و عدالت، صلح‌طلبی، معنویت و عقلانیت را به‌مثابه نشانه‌های ایجابی‌اش در نظر آورد.

بنابراین اندیشه انقلاب اسلامی ایران در عرصه جهانی، منتقد جدی روابط سلطه و نابرابری است و همواره خود را مدافع مستضعفان در برابر جبهه استکبار می‌داند و در همین راستا نیز نظم عادلانه بین‌المللی را به‌عنوان نظم مطلوب عرضه می‌دارد؛ به‌گونه‌ای که به‌مثابه انقلابی در دوران پسامدرنیته با بهره‌گیری از الگوی مقاومت در برابر الگوی قدرت، در رهیافت واقع‌گرایی حاکم بر جهان غرب قابل تصویرسازی است.

در دانش روابط بین‌الملل، به‌ویژه در دوران مناظره چهارم که به لحاظ تاریخی با انقلاب اسلامی در ایران هم‌زمان بوده است، طیف گسترده‌ای از نظریات وجود دارند که با نقد علم مدرن اثباتی، نقد خرد عصر روشنگری و ارائه ماهیت سلطه در مناسبات انسانی، به‌طور کلی بر چشم‌اندازی معنامحور تأکید و رهایی‌بخشی جهت خروج از مناسبات قدرت جاری را دنبال می‌کنند (ابراهیمی فر و منوری، ۱۳۹۱، ص. ۹). در

این طیف گسترده نظریات انتقادی، آنچه نظریه «انتقادی مکتب فرانکفورت» نامیده می‌شود، به لحاظ مبانی فرا نظری و تاریخی، نوعی بازسازی دیدگاه‌های اشخاصی چون «مانوئل کانت»^۲ و «کارل مارکس»^۳ جهت طرح نظریات انقلابی دربارهٔ چگونگی نظم‌دهی و دگرگونی جهان به سوی یک نظم عادلانه است (Ferreira, 2018, p 2). به نظر می‌رسد، نقد وضعیت موجود و ترسیم بدیل‌هایی برای آیندهٔ روابط بین‌الملل، از جمله شباهت‌های نظری میان اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت است. بر همین اساس لزوم نظریه‌پردازی دربارهٔ آینده‌های بدیل در روابط بین‌الملل ایجاب می‌کند تا مجموعه‌ای از مفاهیم و ایده‌های انتقادی در راستای اهداف مشترک، همسو شوند. در این میان یکی از مهم‌ترین ابزارها برای ایده پردازی تغییر، بررسی تطبیقی این نظریات انتقادی با یکدیگر است.

بنابراین، هدف این پژوهش «بررسی تطبیقی ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطهٔ اندیشهٔ انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت» است با طرح این پرسش اصلی که: «نقاط اشتراک و افتراق اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت در طرح ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه کدام‌اند؟» برای پاسخ به این پرسش، تعدادی پرسش فرعی نیز مطرح و چارچوب مقاله بر پایهٔ آن‌ها سامان می‌یابد: پرسش‌هایی نظیر اینکه: «دانش روابط بین‌الملل چه ظرفیت‌هایی در تبیین موضوع تغییر در نظم جهانی ایجاد کرده است؟»، «اندیشه انقلاب اسلامی در حوزه بین‌المللی در راستای هدف تغییر، چه ایده‌ها و راهبردهایی دارد؟» و «نظریه انتقادی در حوزه بین‌المللی در راستای هدف تغییر واجد چه ایده‌ها و راهبردهایی است؟» به‌عنوان فرضیه ابتدایی می‌توان گفت: «اندیشه انقلاب اسلامی در مشروعیت‌زدایی از سلطه و ترسیم افق عادلانه و اخلاقی در سطح بین‌الملل واجد رویکردهایی مشابه با نظریه انتقادی است؛ اما با تفاوت‌های موجود در مبانی فرا نظری و ماهیت نظریه‌پردازی، اندیشهٔ انقلاب اسلامی جهت نیل به نظام عادلانه بین‌المللی وارد کنش عملیاتی مبتنی بر مقاومت و بازدارندگی با بازیگرانی متکثر و ابزارهای متفاوت می‌شود. همچنین به‌واسطهٔ نگرش تمدنی در انقلاب اسلامی نظم مطلوب مبتنی بر جامعه‌سازی الهی، تفاوت‌های جدی

^۱Critical Theory-Frankfurter School

^۲Immanuel Kant

^۳Karl Marx

با نظام اخلاقی بین‌المللی در نظریه انتقادی دارد.» شیوه انجام این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی با رویکرد مقایسه‌ای و از منظر هدف، توسعه‌ای است؛ زیرا می‌کوشد مؤلفه‌های نظری لازم در جهت اهداف پژوهش را بررسی و چگونگی ارتباط آن‌ها را تحلیل کند. این مؤلفه‌های نظری سپس جهت بررسی تطبیقی در قالب شاخص‌هایی استفاده می‌شود. داده‌های لازم به‌صورت کیفی از منابع کتابخانه‌ای به دست آمده است.

هدف، اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به اهمیت نظریه‌پردازی در راستای تغییر مطلوب در نظام بین‌الملل، بسیار مهم است که اندیشه انقلاب اسلامی از مسیر مقایسه تطبیقی با نظریه‌های جریان انتقادی موجود در غرب، تبیین و برای مخاطبان شناسانده شود. بر این اساس هدف اصلی این پژوهش «بررسی تطبیقی ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت» است تا بتواند مجموعه‌ای از مفاهیم و ایده‌های انتقادی در راستای اهداف مشترک تغییر نظام بین‌الملل به‌سوی وضعیت عادلانه و صلح پایدار، همسو سازد.

با توجه به هدف یادشده، مهم‌ترین محورها در تبیین اهمیت و ضرورت پژوهش شامل موارد زیر است:

- تبیین اندیشه انقلاب اسلامی در راستای وضعیت موجود نظام بین‌الملل و بدیل‌های نظم مطلوب؛
- ترسیم بدیل‌هایی برای آینده روابط بین‌الملل با تبیین شباهت‌های نظری میان اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت؛
- ارتقای دانش نظری و توسعه مفاهیم در جهت گفتمان مقاومت در عرصه بین‌الملل؛
- مواجهه با نظریه‌پردازی جریان اصلی لیبرال بین‌الملل و الگوهای سلطه در محیط بین‌الملل.

پیشینه پژوهش

با توجه به پرسش اصلی این مقاله، برای بررسی پیشینه پژوهش‌های با موضوعات زیر مطالعه شده‌اند:

- ۱) مرتبط با ویژگی‌های نظریه‌پردازی اسلامی در روابط بین‌الملل؛
 - ۲) پژوهش‌های مرتبط با نظریه انتقادی روابط بین‌الملل؛
 - ۳) پژوهش‌های تطبیقی نظریه اسلامی با مکتب فرانکفورت.
- تعدادی از پژوهش‌های دسته سوم در جدول شماره ۱ ارائه شده است.

جدول ۱: پژوهش‌های تطبیقی نظریه اسلامی با مکتب فرانکفورت

ردیف	پژوهش	یافته‌ها
۱	«واکاوی صدور انقلاب اسلامی ایران در پرتو نظریه انتقادی روابط بین‌الملل». رسولی ثانی آبادی، الهام. بیات‌مختاری، حامد (۱۳۹۵). پژوهشنامه انقلاب اسلامی.	هدف اساسی این پژوهش، واکاوی مقوله صدور انقلاب اسلامی، مبتنی بر نظریه انتقادی روابط بین‌الملل بوده است. ابتدا، به تبیین مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل می‌پردازد و سپس تأکید می‌کند که درزمینه سلبی، یعنی نقد بسیاری از ساختارهای جهانی مشترک هستند، اما در وجوه ایجابی، یعنی ارائه راهکارها تفاوت دارند.
۲	«بررسی مفهوم رهایی‌بخشی از نظر امام خمینی و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل». قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۹۶). پژوهشنامه متین.	این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و مطالعه اسنادی، به بررسی تطبیقی رهایی‌بخشی از نظر امام خمینی (ره) و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل پرداخته و به موضوعات زیر اشاره کرده است: حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش، سیاست نه شرقی و نه غربی، صدور انقلاب و تصاحب قدرت از طریق قیام.
۳	«بررسی تطبیقی مؤلفه‌های اخلاقی نظریه انتقادی فرانکفورت با نظریه اسلامی». یاراحمدیان، سید مهدی و سلطانی رنای، سید مهدی. (۱۳۹۵). علمی- ترویجی اخلاق.	این مقاله ضمن تبیین اصول اخلاقی فلسفی مکتب فرانکفورت آن‌ها را از منظر اسلام نقد کرده است. نویسنده فردگرایی، خرد خودبسنده و آزادی اجتماعی را از مبانی اخلاقی مکتب فرانکفورت دانسته و بر اساس مبانی الهی به نقد آن‌ها پرداخته و انسان الهی مبتنی بر عقل متصل به وحی را تعریف نموده است.

گفتنی است که هر یک از پژوهش‌های پیشین، ابعادی از نظریه اسلامی و اندیشه انقلاب اسلامی را در مقایسه یا در ارتباط با نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت بیان کرده‌اند، اما موارد ذیل نوآوری پژوهش حاضر است: نخست، بررسی تطبیقی بر اساس شاخص‌هایی انجام می‌شود که جهت تبیین نظری و فرا نظری اندیشه‌های موجود در دانش روابط بین‌الملل لازم هستند. دوم، توجه به مبانی فرا نظری هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه فرانکفورت است که در نظریه و کنش آن‌ها تفاوت‌های اساسی ایجاد می‌کند.

ملاحظات نظری

طرح نظریات جدید و انتقادی در دانش روابط بین‌الملل، در تناظر با تحولات عینی عرصه جهانی صورت گرفته است؛ چنان‌که در مناظره چهارم روابط بین‌الملل، ضمن تردید در علم اثباتی- رفتاری و طرح اجتماعی شدن واقعیت، هم‌زمان شیوه نگرش به مفاهیم بنیادینی چون دولت، قدرت، امنیت و ... تغییر یافته است. در تحولات عینی نیز پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نقطه آغاز تأثیرگذاری مباحث هویتی و فرهنگی در اوج رقابت‌های دوقطبی نظام بین‌الملل به شمار می‌رود.

چارچوب مفهومی

تحول دانش روابط بین‌الملل

دانش روابط بین‌الملل به‌عنوان رشته‌ای نسبتاً مستقل، مجزا و منسجم به دوره بعد از جنگ‌های جهانی با تمرکز بر موضوع «جنگ و صلح» توسعه یافت (زرگر، ۱۳۸۷، صص. ۱۲-۱۳). در روند توسعه دانش نظری، مناظرات متعددی شکل گرفته است، از جمله: در قالب مناظره نخست، میان «آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی» بر مبنای شیوه‌های دستیابی به صلح، مناظره دوم با محوریت روش‌شناسی دانش میان «سنت‌گرایی و رفتارگرایی»، مناظره سوم میان «واقع‌گرایی، مارکسیسم و لیبرالیسم» در اوج اختلافات ایدئولوژیک. در مناظره چهارم اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد، میان مناظره اصلی در دانش روابط بین‌الملل، طرح مباحث جدیدی همچون فرهنگ،

تاریخ‌مندی، هنجارها و ... به تقابل «اثبات‌گرایی» به‌مثابه روش حاکم تولید دانش انجامید؛ از یکسو نظریه‌های طرفدار وضع موجود، به‌عنوان وضعیت‌های طبیعی و مسلم مانند «نواقع‌گرایی» و «نولیبرالیسم» در قالب «پارادایم خردگرا» و در سوی دیگر مجموعه‌ای از نظریه‌هایی که مبتنی بر تاریخ‌مندی، وضعیت موجود را قابل‌تغییر دانستند، مثل «پست‌مدرنیسم»، «فمینیسم»، «نظریه انتقادی فرانکفورت» و ... در قالب پارادایم تأمل‌گرا قرار گرفتند (دانش‌نیا، ۱۳۸۷، صص. ۹۹-۱۰۰).

بنابراین وجه مشترک تمامی این نظریه‌ها، در انتقادات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن‌ها نسبت به اثبات‌گرایی و تأکید همگی بر چشم‌اندازی معنامحور در روابط بین‌الملل است (ابراهیمی‌فر و منوری، ۱۳۹۱، ص. ۹). درواقع جریان اصلی خردگرا، نظام موجود را در چارچوب روابط قدرت، پدیده‌ای طبیعی و مسلم تلقی کرده و در مقابل، جریان‌های انتقادی وضعیت موجود را نتیجه مجموعه روابط و ساختارهای ساخته‌شده در طول تاریخ، در نظر می‌گیرد که به‌طور اجتماعی قابل‌تغییرند (درودی و صلواتی، ۱۳۹۳، ص. ۲۹). به‌واسطهٔ مناظرهٔ چهارم، فرصت برای طرح مباحث هنجاری و هویتی فراهم شده است؛ امنیت از محدودیت «تک سطحی-ساحتی» به درآمده و ضمن افزوده شدن ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی به بعد سنتی آن، بر «امنیت انسانی» تأکید گشته (بصیری، ۱۳۸۰، ص. ۱۶۶) و قدرت از چهرهٔ ساده و مستقیم «اجباری» به سوی «قدرت نهادی-ساختاری»، به‌ویژه «قدرت مولد» که به‌صورت غیرمستقیم، از طریق دانش و اندیشه‌ها تولید، بازتولید و انتقال داده می‌شود، تحول یافته است (Barnett & Duvall, 2005). این نگاه‌های نو لاجرم به تبیینی هنجاری-فرهنگی از روابط بین‌الملل منجر شده و با توجه به پیامدهای ناعادلانه نظم موجود، نظریه‌پردازی انتقادی را به‌مثابه یک برنامهٔ پژوهشی و گاه جنبش‌های اجتماعی مطرح کرده است.

تحولات عینی در روابط بین‌الملل

در عرصه عینی روابط بین‌الملل، در چند دهه اخیر از منظر بازیگران، در ابزارهای سیاست‌ورزی، منابع قدرت، شکل نظام و ... تغییرات شگرف عینی رخ داده است.

تغییر در توزیع قدرت میان بازیگران جهانی از شاخصه‌های این تحول عینی در روابط بین‌الملل است. بر این مینا همچنان که سلطه پارادایم خردگرایی به واسطه طرح نظریات فرهنگ‌محور به چالش کشیده شده است، سلطه آمریکا در نظام بین‌المللی نیز به واسطه تغییر توزیع قدرت با تهدید مواجه شده است. به همین جهت بحث درباره افول یا عدم افول قدرت کشوری چون آمریکا و جایگزینی قدرت‌های دیگر از جمله مباحث کنونی در سیاست بین‌الملل است (چگنی‌زاده، ۱۳۹۲، ص. ۷۵). با وجود این، تغییر در توزیع قدرت جهانی، فراتر از جابه‌جایی ابرقدرت‌هاست؛ چراکه در دوران پسا جنگ سرد، دو گونه از تغییر در نظم بین‌المللی رخ داده است: یکی تغییر ساختاری، یعنی تغییر کانون قدرت بین‌المللی و دیگری تغییر بازیگران انتقال قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیردولتی (Nye, 2012, p 73).

در تغییر ساختاری قدرت، بر قطب‌بندی‌های جهانی تمرکز می‌شود، در این وضعیت توزیع قدرت، یک نظام بین‌المللی را ایجاد کرده که نه کاملاً تک‌قطبی است و نه چندقطبی و می‌توان آن را نظامی «تک- چندقطبی» دانست (کرمی، ۱۳۸۳، ص. ۱۰۳). این توزیع قدرت جهانی حتی «بی‌قطبی» نیز خوانده شده، زیرا گسستگی ماهیتی رخ داده است که طی آن جهان آینده نه در سلطه معدودی قدرت بزرگ، بلکه زیر نفوذ چندین نوع بازیگر مختلف برخوردار از انواع مختلف قدرت، شکل داده خواهد شد (Haass, 2008, pp 12-14). همچنین به موازات تضعیف اقتدار دولت، برآمدن بازیگران غیردولتی، هویت‌جویی مبتنی بر فرهنگ‌های محلی، تمدن‌ها، ادیان و هویت قومی از جمله ویژگی‌های بین‌المللی است. بر این دو تحول، باید توزیع قدرت در سطوح منطقه‌ای و اهمیت فراتر آن نسبت به سطح بین‌المللی را نیز افزود. به تعبیر دیگر، شاید بتوان نظام بین‌الملل را به جای قطبی، چند منطقه‌ای دانست (متقی، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۵). تحولات عینی پیش‌گفته، گویای این واقعیت است که یکدستی قدرت و اعمال اجبارآمیز سیاست‌ها از سوی ابرقدرت‌ها، در یک نظام بین‌المللی مبتنی بر قطبیت مادی، دچار تحول شده است. پراکندگی قدرت در سطوح مختلف و با بازیگران متنوع، به‌ویژه با ابعاد قدرت‌آفرین فرهنگ، از مهم‌ترین ابعاد تحول عینی در روابط بین‌الملل است؛ تحولاتی که در تناظر با تحول دانش بین‌الملل است.

تعریف مفاهیم

اندیشه انقلاب اسلامی: مقاومت

اندیشه انقلاب اسلامی، مجموعه‌ای از مبانی معرفت‌شناسی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و منابع دانشی چون قرآن، ایده‌های انقلابی جهت تولید مناسبات نوین انسانی بر پایه فطرت مشترک، تولید علم بومی و الگوی حکمرانی مردم‌سالاری دینی با افق ایجاد تمدن نوین اسلامی- ایرانی دارد که بر اساس آموزه‌های نظریه‌پردازان و رهبران انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، قابل‌عرضه است. اندیشه انقلاب اسلامی در حوزه روابط بین‌الملل به‌مثابه یک فرا روایت می‌کوشد، از یکسو به کشف، توصیف، تبیین و تفسیر قواعد و قوانین حاکم بر روابط و نظام بین‌الملل بپردازد و از سوی دیگر قواعد و نظم بین‌المللی آرمانی و مطلوب را تدوین و تجویز کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، ص. ۱۰۱). به همین سبب امام خمینی (ره) مخاطب پیام اسلام را نوع بشر می‌داند: «اسلام برای بشر آمده است، نه برای مسلمین و نه برای ایران ... نهضت برای اسلام نمی‌تواند محصور باشد در یک کشور و نمی‌تواند محصور باشد حتی در کشورهای اسلامی» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص. ۱۱۵).

«همزیستی مسالمت‌آمیز» از جمله آموزه‌های اسلامی در روابط بین‌الملل است که بر اساس آن، هرچند در روابط بین‌الملل از تقابل حق و باطل (همچون فطرت و سرشت انسان) گریزی نیست، اما صحنه گیتی همیشه خشونت و مبارزه نیست، بلکه اسلام قائل به «دارالصلح» است (برزنونی، ۱۳۸۴، صص. ۸۶-۸۷). در اسلام صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز اصالت دارد و جنگ و جهاد در راستای تأمین این هدف است: «اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست» (انفال / ۶۱). لازمه اصل همزیستی مسالمت‌آمیز که در مواردی (همانند سلطه کافران بر مسلمانان) تخصیص می‌خورد، بر مبنای تفاهم بین‌المللی و مشارکت با دیگر دولت‌ها و ملت‌ها، بر اساس برّ و تقوا در مقیاس جهانی است (عمیدزنجانی، ۱۳۷۳، صص. ۴۲۳-۴۲۸). امام (ره) فرموده‌اند: «ما با هیچ ملتی بد نیستیم، ما به‌حسب طبع اولیه می‌خواهیم با همه دولت‌ها دوست باشیم، می‌خواهیم که روابط

حسنة با احترام متقابل نسبت به همه داشته باشیم، تبادل کنیم؛ مگر اینکه دولت‌هایی باشند که با ما خلاف رفتار کنند» (امام خمینی ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص. ۳۵۲). اندیشه انقلاب اسلامی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل را در قالب رابطه سلطه‌گر و مستضعفان ترسیم می‌نماید و با واژگان «نظام سلطه» و «استکبار» مفهوم‌سازی می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای در تعریف نظام سلطه می‌فرماید: «نظام سلطه، یعنی نظامی که بر پایه رابطه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر بنا شده [است]» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۹۴/۴/۲۰). اندیشه انقلاب اسلامی منادی این امر است که نظم موجود قدرت محور جهانی، نظامی اصیل نیست و تغییر در آن محتمل است. مهم‌ترین ویژگی سلبی نظم اسلامی روابط بین‌الملل، از نفی اصل برتری‌طلبی و قدرت‌محوری در صحنه روابط جهانی است، چراکه برتری‌جویی منجر به ایجاد و استقرار ظلم در نظام بین‌الملل می‌شود، درحالی‌که اسلام به دنبال این موضوع بنیادی است که روابط بین‌الملل باید به‌گونه‌ای سامان‌دهی شود تا در آن امکان تعریف و کاربرد ظلم به حداقل ممکن برسد (افتخاری، ۱۳۸۹، صص. ۳۰۷-۳۰۱). نگاه غایی اندیشه انقلاب اسلامی، مبتنی بر ایجاد نظام فرهنگ جهانی عام با تأکید بر ارزش‌های فطری و الهی، هنجارهای همیاری، همزیستی مسالمت‌آمیز، نوع‌دوستی، نفی اعتلا و برتری‌جویی، احترام به ادیان و فرهنگ‌ها، عدالت‌خواهی و ... است. همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: «مردم جز یک امت نبودند. پس از آن اختلاف کردند» (یونس / ۱۹).

نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت: رهایی و سلطه

آنچه در مطالعات فرهنگی، اندیشه سیاسی و نیز در دانش بین‌الملل، «مکتب فرانکفورت» خوانده می‌شود، در میانه دو جنگ جهانی به‌واسطه بازاندیشی مارکسیسم با محوریت فرهنگ و در ارتباط با اندیشه‌های «ماکس هورکهایمر»؛ «تئودور آدورنو»؛^۲ «هربرت مارکوزه»^۳ و در مؤسسه «تحقیقات اجتماعی» در تقابل ایدئولوژی فاشیسم شهرت یافت (Cole, 2019). البته در مناظره چهارم روابط بین‌الملل معمولاً دو معنا از نظریه انتقادی وجود دارد: معنای عام، شامل طیف

^۱Max Horkheimer

^۲Theodor Adorno

^۳Herbert Marcuse

وسیع‌تری از دیدگاه‌های انتقادی در برابر جریان اصلی و معنای خاص که اشاره به دیدگاه‌های مکتب فرانکفورت دارد و آنچه در این پژوهش نظریه انتقادی خوانده می‌شود با توجه به معنای خاص آن است.

نسل اول مکتب فرانکفورت، رهایی اجتماعی را بر مبنای تفسیر خاصی از فلسفه مارکسیستی در رابطه با برخی از مفاهیم اصلی اقتصادی-سیاسی آن نظیر کالایی شدن، نقد فرهنگ توده و ... تعریف می‌کرد (Corradetti, 2015, p 2). از دهه ۱۹۷۰ به بعد، نسل دوم مکتب فرانکفورت با اندیشه‌های «یورگن هابرماس»^۱ شناخته می‌شود. از نظر هابرماس ثروت و قدرت در قالب ایدئولوژی در جامعه سرمایه‌داری، عامل اصلی ایجاد خلل در عقلانیت ارتباطی است، از این رو تمرکز وی بر بازسازی عقلانیت با بهره‌گیری از زبان‌شناسی، هرمنوتیک و ... است (منوچهری، ۱۳۸۱، ص. ۴۳). چهره‌هایی مانند «رابرت کاکس»^۲ نیز با طرح نظریاتی مانند بلوک هژمونی، نظریات حل‌المسائلی و ... رویکردهایی انتقادی در سطح بین‌الملل مطرح کرده‌اند. مکتب فرانکفورت یکی از اصلی‌ترین جنبش‌های ضد مدرنیسم را تشکیل می‌دهد؛ پس به‌واسطه تقابل با مدرنیسم، درحالی‌که اثبات‌گرایی، واقعیت را کاملاً عینی و قابل تبیین می‌داند، هستی‌شناسی نظریه انتقادی مبتنی بر زمینه‌گرایی و تاریخ‌مندی پدیده‌ها است. به این ترتیب، واقعیت‌های تاریخی موجود نه طبیعی، بلکه در خلال زمان تحت تأثیر عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... بر ساخته شده‌اند (Guba & Lincoln, 1994, PP 105-110).

از نظر هورکهایمر و آدورنو در کتاب مشهور «دیالکتیک روشنگری»، غلبه عقل ابزاری که محصول گسترش مدرنیسم بوده است، هرگونه مبنا و تعهد به آرمان‌هایی چون آزادی، برابری و حقوق بشر را زایل می‌کند (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۷، ص ۱۲۶). بر همین اساس نیز «هابرماس» عقلانیت مدرن ابزاری را متناظر با علوم تحلیلی-تجربی یا اثبات‌گرایانه می‌داند که دغدغه اصلی آن کنترل است. درحالی‌که باید دو نوع شناخت دیگر را در نظر گرفت، یعنی علایق عملی یا تفاهمی و ارتباطی که به دنبال رهایی‌بخشی از قیمومیت خودخواسته و پیشرفت به‌سوی نظم کاملاً

^۱Jurgen Habermas

^۲Robert W. Cox

عادلانه است (هاپرماس، ۱۴۰۰، ص ۱۶۹). در روش‌شناسی نیز نظریه انتقادی، هژمونی روش علمی- تجربی در جریان اصلی علم مدرن را به چالش می‌کشد و از تکثر رهیافت‌ها به شناخت می‌رسد و به‌ویژه از اهمیت راهبردهای تفسیری دفاع می‌کند.

ویژگی بارز نظریه انتقادی، پرداختن به فرهنگ و نقش آن در فرایندهای سلطه در جوامع نوین بوده که در قالب مفاهیمی همچون «فرهنگ توده‌ای» و «صنعت فرهنگ»^۱ و «انسان تک‌ساحتی» ارائه شده است. در نظریه انتقادی آنچه فرهنگ مدرن خوانده می‌شود، آمیخته منحنی از سرگرمی و تبلیغات تجاری است که به‌صورت انبوه تولید برای دست‌کاری جامعه توده‌ای و به انفعال کشاندن آن‌ها، مطیع کردن، پرورش نیازهای روانی کاذب و ادغام افراد در کلیت اجتماعی- شی‌ء‌وارگی- و درنهایت مانع رشد انسانی و سرکوب استعداد انقلابی آن‌ها می‌شود (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۷، ص ۱۰۷). این وضعیت به‌مثابه «صنعت فرهنگ»، تلاشی نامحسوس از سوی «روشنگری» برای فریب و کنترل توده‌ها است، بی‌آنکه فرد متوجه آزاد نبودن خود شود. (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹). درنهایت آنچه خلق می‌شود «انسان تک‌ساحتی» است، انسانی که جامعه سرمایه‌داری باعث شده تا صرفاً یک مصرف‌کننده کالا باشد و متعاقب آن نیز جامعه‌ای یک‌دست توده‌ای شکل می‌گیرد (Marcuse, 1962, P 90).

بنابراین، در نظریه انتقادی سلطه طبقاتی بر فرهنگ و علم مدرن بنا می‌شود. مفهوم «هژمونی»^۲ از مهم‌ترین مفهوم‌پردازیه‌های مکتب انتقادی است که در تحلیل عرصه داخلی با ادبیات مارکسیستی و بین‌المللی به کار رفته است. این مفهوم در دانش روابط بین‌الملل بیشتر با نام «آنتونیو گرامشی»^۳ گره‌خورده است که هژمونی را؛ رهبری فرهنگی، اخلاقی و ایدئولوژیکی گروهی بر گروه‌های دیگر و به‌ویژه در سطح فرامرزی می‌داند (De orellana, 2015).

مبانی فرا نظری: اندیشه انقلاب اسلامی و مکتب فرانکفورت

^۱ Industry Culture
^۲ Hegemony
^۳ Antonio Gramsci

در مبانی فرائظی بر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تمرکز می‌گردد. اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی به واسطه نقد معرفتی به مدرنیسم و اثبات‌گرایی، هردو دارای سویه‌های مشترکی هستند. اندیشه انقلاب اسلامی مبتنی بر هستی‌شناسی اسلامی با ویژگی‌های اصالت واقع و جوهر‌گرایی، جهان را هم در ابعاد مادی و هم معنوی در نظر آورده و مبتنی بر انسان‌شناسی اسلامی، عمل کنشگران اجتماعی را صرفاً بر پایه عقلانیت ابزاری مبتنی بر تحلیل هزینه-فایده مادی ندانسته است و آن را بر پایه تعامل عقل نظری با عقل عملی/اخلاقی توجیه می‌کند (قادری‌کنگاوری، ۱۳۹۲، ص ۲۲۰). در مقابل، نظریه‌پردازان انتقادی برداشت‌های مدرن را از سرشت و کنش انسانی که مبتنی بر محدودسازی مادی، عدم توجه به سازه‌های معنایی است را مورد نقد قرار می‌دهند. اساساً هستی‌شناسی نظریه انتقادی نیز بیشتر در رد اثبات‌گرایی و علم مدرن شکل گرفته است. چه اینکه «هورکهایمر» از سه جهت بر مدرنیسم انتقاد وارد می‌کند که باعث ایجاد انسان مکانیکی می‌شود، جهان را آن‌طور که هست بدون درک ظاهر و باطن آن می‌نگرد و بین دانش و ارزش تمایز مطلق ایجاد می‌کند (Chandran, 2016, p 2). با وجود این، هستی‌شناسی اسلامی بر ابعاد مادی و معنوی انسان، تأثیرات اجتماعی و نیز نقش فطرت تأکید دارد، درحالی‌که هستی‌شناسی انتقادی ابعاد معنایی و هویتی اجتماعی و بین‌الذنهانی را مورد توجه قرار می‌دهد.

در معرفت‌شناسی نیز اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی، رویکرد علم مدرن بر عقلانیت ابزاری را نفی می‌کنند و هر دو سویه‌های فرائظی از عقلانیت ابزاری را مطرح می‌سازند؛ با این تفاوت که در رویکرد توحیدی، ضمن اینکه کنشگر اجتماعی صرفاً بر پایه عقلانیت ابزاری مبتنی بر تحلیل هزینه-فایده عمل نمی‌کند، تصمیمات کنشگر را در سطوح مختلف تعامل عمیق نظری/عملی، منطبق تناسب اجتماعی و نهایتاً منطبق مسئولیت اخلاقی- الهی می‌داند (قادری‌کنگاوری، ۱۳۹۲، ص ۲۲۰) و شالوده‌گرایی حداکثری، تکثری تشکیکی از شناخت‌های عقلی، تجربی و شهودی را معتبر می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، صص. ۴۵-۴۷)؛ اما در معرفت‌شناختی انتقادی بر وجود حداقلی از اصول و موازین اخلاقی مبتنی بر اجماع دانشی، تأکید شده است

و به همین علت نظریه انتقادی را از نظر معرفت‌شناسی، واجد صفت شالوده‌شکنی حداقلی می‌خوانند (شیخ‌نشین و محمودی‌کیا، ۱۳۹۶، ص. ۱۱۱).

بنابراین، از همین جا تفاوت دیگر معرفت‌شناسی اسلامی و انتقادی آشکار می‌شود که در اسلام شناخت امکان‌پذیر، منابع آن تشکیکی (ارزش و مرجعیت معرفتی تجربه، عقل، شهود و وحی) و در اعتبار شناخت (صدق) نیز به شکل طولی بر تطابق با امر واقع و نفس‌الامر، انسجام‌گرایی، مفید بودن و ... است (واعظی، ۱۳۸۸). در واقع در اندیشه انقلاب اسلامی، گستره عقلانیت نه‌تنها محدود نشده، بلکه حیطه آن گسترش یافته، به‌گونه‌ای که عقلانیت اخلاقی و غایی در کنار عقل ابزاری قرار گرفته است. از این‌رو ضمن همسویی فرا نظری در نقد مدرنیسم و اثبات‌گرایی و نیز نسبی‌گرایی پسامدرنیسم، اندیشه انقلاب اسلامی به لحاظ معرفتی جوهرگرا است و در مقابل نظریه انتقادی جهت صدق معیار مبتنی بر اجماع را مطرح می‌کنند.

روش پژوهش

با توجه به پرسش اصلی پژوهش در بررسی مقایسه‌ای اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت، روش پژوهش تطبیقی، به‌عنوان یکی از روش‌های متداول در علوم انسانی برای روشن کردن ابعاد پدیده مورد مطالعه، فراهم آوردن امکان نقد و داوری و بازنمودن راه برای گفت‌وگو و تعامل میان فرهنگ‌ها انتخاب شده است. روش تطبیقی در مطالعات علوم اجتماعی- انسانی برای اشاره به نوع خاصی از مقایسه، آن هم مقایسه واحدهای اجتماعی کلان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بر این اساس این تحقیق به روش پژوهش آمیخته (توصیفی- تحلیلی و مقایسه‌ای) به انجام می‌رسد. داده‌های پژوهش از طریق بررسی کیفی اسناد و مطالعات نظری جهت توصیف اندیشه انقلاب اسلامی و مکتب فرانکفورت، بر اساس متون و نظریه‌پردازان اصلی به‌عنوان جامعه آماری، استخراج می‌شود و بر اساس چارچوب نظری، مقایسه تطبیقی بر مبنای شاخص‌های اصلی نظریه‌پردازی در دانش روابط بین‌الملل، همچون مبانی فرا نظری، ماهیت نظریه‌پردازی، سطح تحلیل، بازیگران، تحلیل از وضعیت کنونی، نظم مطلوب و کنش‌های معطوف به هدف صورت می‌پذیرد.

یافته‌های پژوهش

با توجه به تبیین مبانی و ایده‌های اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت، به نظر می‌رسد برخی مفاهیم دو سوی بحث، همپوشانی و سازگاری نسبتاً واحدی با یکدیگر داشته باشند. همچنان که می‌توان اندیشه انقلاب اسلامی را واجد تغییرطلبی در برابر وضع موجود دانست، نظریه انتقادی نیز رهایی‌بخشی بشر از قیودی را مطرح می‌سازد که ساختارهای بین‌الملل آن‌ها را به همراه آورده‌اند. بر اساس چارچوب نظری، روش‌شناسی و مسائل مندرج در مناظره چهارم دانش روابط بین‌الملل، مقایسه تطبیقی بر مبنای شاخص‌هایی همچون مبانی نظری، ماهیت نظریه‌پردازی، سطح تحلیل، بازیگران، وضعیت مطلوب و کنش‌های معطوف به هدف صورت می‌پذیرد. در بررسی تطبیقی مبانی فرا نظری می‌توان جمع‌بندی کرد که اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی در نقد مدرنیسم و گشودن افق‌های معرفتی فراتر از تجربه عینی، با یکدیگر اشتراک دارند. همچنین این دو در توجه به فضای اجتماعی بین‌الذهانی در ساخت هویت شبیه هستند، اما توجه به مراتب شناخت وحی - شهود و نیز مسئولیت اخلاقی - الهی در اندیشه انقلاب اسلامی آن را از نظریه انتقادی متمایز می‌سازد.

ماهیت نظریه‌پردازی

درباره ویژگی و ماهیت نظریه‌پردازی اسلامی یا انتقادی در روابط بین‌الملل، چنانچه آمد، هردو رویکرد انتقادی نسبت به پارادایم خردگرایی (نولیبرالیسم و نو رئالیسم) حاکم دارند و به همین دلیل می‌توان هردو را در دسته‌بندی عام مکاتب انتقادی در مناظره چهارم قرار داد. با این حال تفاوت‌هایی نیز میان اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی وجود دارد. اندیشه انقلاب اسلامی مبتنی بر نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، یک فرا روایت یا نظریه کلان و درصدد تبیین و تفهیم چرایی و چیستی نظم و روابط بین‌الملل از یک‌سو و چگونگی تکوین و تغییر آن از سوی دیگر است. اندیشه انقلاب اسلامی همچنین نسبت به جریان اصلی روابط بین‌الملل رویکردی انتقادی اتخاذ کرده است و با طرح ایده‌های الهی، ماهیت هنجاری خود را در ترسیم نظم عادلانه بین‌الملل آشکار می‌سازد (پورااحمدی و مرادی، ۱۳۸۷، ص ۷۲). از این‌رو اندیشه انقلاب اسلامی، هم‌زمان ماهیتی تبیینی، تکوینی، هنجاری، تجویزی و انتقادی دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱).

در سوی دیگر، ماهیت نظری مکتب فرانکفورت در تمام ساحت‌ها، از آنجا که بر تاریخی بودن نظم موجود و نه طبیعی بودن آن تأکید می‌کند، دارای وجوه پرننگ تبیینی - تکوینی است. در مجموع باید گفت، نظریه‌پردازی انتقادی در توضیح روابط بین‌الملل بیشتر از نظر جامعه‌شناسی تاریخی می‌نگرد، چراکه در پی نشان دادن ریشه‌های تاریخی وضعیت موجود است. با توجه به اینکه طبق نظریه‌های انتقادی، از هورکهایمر تا هابرماس، اصلی‌ترین ویژگی تکیه بر تغییر وضع موجود به جای بدیهی انگاشتن آن است، از منظر اندیشه دال مرکزی، نظریه‌پردازی انتقادی حول مفهوم رهایی شکل یافته است؛ بنابراین بی‌آنکه به مقاصد و مبانی نظری اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی توجه شود، در ماهیت و ویژگی‌های نظریه‌پردازی شباهت‌های بسیاری وجود دارد. هردو رویکرد نیز در پی طراحی و تأسیس یک اجتماع اخلاقی جهانی فراتر از دولت‌های ملی و نه لزوماً بدون دولت‌های ملی هستند. هرچند اندیشه انقلاب اسلامی به جهت وجوه غالباً سیاسی آن، خصلت تجویزی بیشتری دارد که بیان می‌کند چه امکان‌هایی برای کنش سیاسی وجود دارد. وجه دیگر اندیشه انقلاب اسلامی، تقدم نداشتن ساختار بر کارگزار است. از این رو ضمن تأکید بر کارگزاران مهذب در سیاست، در سطح ملی و بین‌المللی نیز بر تغییر ساختارها و نظام‌های ناعادلانه و ضرورت استقرار نظم و نظام عادلانه تمرکز دارد (پورا احمدی و مرادی، ۱۳۹۷، ص. ۴۳).

بازیگران و سطح تحلیل

درباره شاخصه بازیگران در بررسی تطبیقی، مهم‌ترین آموزه انتقادی، برخلاف نظریه‌های جریان اصلی، نفی دولت به‌مثابه مهم‌ترین عنصر ماهوی در روابط بین‌الملل است. از منظر انتقادی دولت‌ها ممکن است جای خود را به اجتماع بزرگ‌تری به نام اجتماع جهانی بدهند؛ همچنان که «رابرت کاکس» با نفی موجودیت واحد و مادی دولت، کارکرد، نقش و مسئولیت‌های آن را در بستر اجتماع می‌داند که به‌وسیله تاریخ و جامعه هدایت می‌شوند (Cox, 1981, p 126). مهم‌ترین مانع بر سر راه شکل‌گیری اجتماع جهانی نیز وجود حاکمیت‌های جداگانه دولت‌ها و تعریف دولت‌ها از دوستان و دشمنان خود است (نوروزی، ۱۳۹۳، ص. ۵). بر همین اساس بازیگران

اصلی نظریه انتقادی همواره افشار اجتماعی منتقد ایدئولوژی‌های دولت‌محور بوده‌اند، یعنی کارگران، دانشجویان، روشنفکران و به‌طور کلی جنبش‌های اجتماعی. در نظریه انتقادی پیوندهای برون ملی، قابلیت تقویت این نیروهای اجتماعی فعال، به‌خصوص روشنفکران در فراگرد تکوین مجموعه ضد هژمونی را بالا می‌برد که این امر سرمنشأ مشروعیت‌زدایی از نظم هژمون با نشان دادن تناقض‌های موجود در آن است (Steans & Pettiford, 2001, p 117)؛ بنابراین در سطح تحلیل نیز نظریه انتقادی عمدتاً سطوح داخلی را در اتصال با سطوح بین‌المللی در نظر می‌گیرد و در حوزه موضوعی بیشتر بر فرهنگ تمرکز پیدا می‌کند. در مقابل اندیشه انقلاب اسلامی نیز به‌جای تأکید بر دولت‌ها (تعداد بازیگران)، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مسلط در نظام بین‌الملل را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، هرچند وجود دولت را به‌عنوان یک واقعیت البته قابل تغییر می‌پذیرد (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ص. ۳). در واقع بر اساس آموزه‌های انقلاب اسلامی، ملت‌ها کارگزار اصلی روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند و دولت‌ها به‌تبع ملت‌ها و در راستای منافع و مصلحت آن‌ها معنی و مفهوم می‌یابند (ستوده‌آرانی، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۱). به همین سبب در اوج جنگ سرد، ظهور رهیافت‌های هویت‌گرا در روابط بین‌الملل که محور اصلی اندیشه مقاومت اسلامی را تشکیل می‌داد، متأثر از انقلاب اسلامی شکل گرفت (پوستین‌چی و متقی، ۱۳۹۰، صص. ۱۰۶-۱۰۷). این اندیشه مقاومت البته با اصل دعوت شکل گرفت: «مایبی که می‌خواهیم اسلام در همه‌جا باشد و می‌خواهیم اسلام صادر بشود، ... نمی‌گوییم که می‌خواهیم با سرنیزه صادر بکنیم. ما می‌خواهیم با دعوت، با دعوت به همه‌جا، اسلام را صادر کنیم.» (امام خمینی، ۱۳۷۸ ج ۱۸، ص. ۱۵۷). اندیشه انقلاب اسلامی در سطح تحلیل نیز مراتب داخلی و بین‌المللی را مدنظر داشته، اما در سطح کلان بر «تمدن» تأکید کرده است و رقابت‌ها، کنش‌ها و در نهایت، آینده نظام بین‌الملل را از منظر تمدنی می‌نگرد.

نظام بین‌المللی کنونی

در قالب نظریه انتقادی، نظم جهانی فعلی دربرگیرنده مجموعه‌ای از ساختارهای تاریخی است که به دلیل تجدید ساختار سرمایه، لیبرال‌تر و کالایی‌تر شده است (کوهکن، ۱۳۹۶، ص. ۳۰۸). این وضعیت بیشتر ناشی از شرایط صنعت فرهنگ

در جوامع مدرن است که بیانگر استاندارد شدن و تحقق کاذب فردیت و هویت‌های فرهنگی است (یاراحمدیان، ۱۳۹۳، ص. ۵۹). همچنان که پیشتر نیز مدرنیسم در قرن نوزدهم و بیستم، برخلاف آرمان‌های اولیه خود، اشکال جدیدی از برده‌داری به‌صورت نازیسم و استالینیسم را به ارمغان آورده بود (کوهکن، ۱۳۹۶، ص. ۳۰۵). این وضعیت طبق برداشت «رابرت کاکس» در سطح بین‌المللی نوعی نظم جهانی است که شکل‌های معینی از سلطه سیاسی و اقتصادی را در قالب سرمایه‌داری ناعادلانه ایجاد کرده است (Cox, 1983, p 224).

بنابراین، منظور از هژمونی بین‌المللی، نظمی نامتوازن در روابط بین‌الملل است که مطابق آن، یک کشور ضمن اینکه از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی از بقیه کشورها برتر بوده، به‌واسطه مجموعه انگاره‌هایی، نظم اجتماعی را که تأمین‌کننده منافع خاص او است، به امری عام و موردقبول همگان تبدیل می‌کند و لذا سلطه هژمونیک، بعد فرهنگی و ایدئولوژیک دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۶، ص. ۲۳۲). هژمونی نه با زور و نه حتی الزاماً با ترغیب فعال، بلکه با قدرت ظریف‌تر و فراگیرتر بر اقتصاد، فرهنگ و آموزش اعمال می‌شود (Mambrol, 2017, p 2)؛ بنابراین هژمونی با مفاهیمی همچون «امپراتوری» به معنای دست‌اندازی به قلمرو جغرافیایی دیگران و «امپریالیسم» به معنای سلطه دولت‌های قوی بر مناطق ضعیف پیرامونی متفاوت است (پورقیومی، ۱۳۸۸، ص. ۵۱).

بر همین اساس نظریه‌پردازان انتقادی در دانش بین‌الملل نظیر «رابرت کاکس» محوریت مباحث خود را بر مفهوم «نظم جهانی هژمونیک»، به معنای «هماهنگی پیچیده قدرت ایدئولوژی و نهادهای مادی» قرار می‌دهند (Cox, 1983, pp 102-104). سازوکار اصلی حفظ این هژمونی، بین‌المللی کردن دولت از طریق تجارت آزاد و نقش نهادهای بین‌المللی در این زمینه است. از دید «استفن گیل» این ساختار قدرت شامل یک بلوک تاریخی فراملی با تنوعات محلی است که کانون آن را سرمایه فراملی دستگاه‌های دولتی «گروه ۷» و شرکت‌هایی که تأمین‌کننده نیازهای سرمایه فراملی‌اند تشکیل می‌دهند (گیل، ۱۳۸۵، ص. ۲۳۵).

اندیشه انقلاب اسلامی با وجود تلاش و مبارزه برای نشان دادن رابطه سلطه در قالب خشونت و نقش قدرت ساختاری کشورهای بزرگ در نظام بین‌الملل، نظام

سلطه را دارای ریشه‌های عمیق فرهنگی می‌داند. این بعد فرهنگی سلطه در اندیشه انقلاب با واسطه «استکبار» مفهوم‌سازی شده است: «استکبار به آن مجموعه قدرتی گفته می‌شود که با تکیه بر توانایی‌های سیاسی، نظامی، علمی و اقتصادی خود و با الهام از نگرش تبعیض‌آمیز به نوع بشر، مجموعه‌های بزرگ انسانی، یعنی ملت‌ها و دولت‌ها را با سطره‌های قلدرانه و تحقیرآمیز به سود خود زیر فشار و استثمار می‌گذارد» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۶۹/۹/۱۸).

به این ترتیب، اندیشه انقلاب اسلامی، در سطح تحلیل تمدنی، بر مقوله فرهنگ و ریشه‌های فرهنگی سلطه تأکید دارد که آن را در قالب فرهنگ تهاجمی غرب به سایر روایت‌های بومی فرهنگی و به‌ویژه ادیان تصویرسازی می‌کند. البته این ریشه فرهنگی از سلطه، در پیوند با منافع سیاسی و ساختارهای قدرت بین‌المللی نیز هست و به نوعی بر قوام بخشی و تعمیق سلطه اثر می‌گذارد. به همین جهت آیت‌الله خامنه‌ای آن را در قالب «ناتوی فرهنگی» تعریف می‌کند: «مجموعه زنجیره به هم پیوسته رسانه‌های گوناگون که حالا اینترنت هم داخلش شده است و ماهواره‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوها در جهت مشخصی حرکت می‌کنند تا سررشته تحولات جوامع را بر عهده بگیرند... این‌ها صهیونیست‌ها و سرمایه‌دارها و عمدتاً در آمریکا و در اروپا پند» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۸۵/۸/۱۸).

اساساً تبیین الگوی حاکم بر مناسبات جهانی و اطلاق واژگانی چون استکبار، از جمله فرهنگ‌سازی‌های اندیشه انقلاب اسلامی در عرصه بین‌الملل است. از منظر اندیشه انقلاب، نظم لیبرالی حاکم به گونه‌ای شکل گرفته که به سلطه ارزش‌های فرهنگی غربی انجمیده و روابط با دیگران نه بر پایه احترام برابر و متقابل که بر پایه تحمیل الگوهای سیاسی، یکسان‌سازی فرهنگی و جنگ طلبی تنظیم شده است و به همین دلیل، چشم‌انداز هرگونه صلح را نامحتمل می‌کند؛ اما تحولات عینی و معنایی رخ داده در عرصه روابط بین‌الملل باعث شده است که شرایط سلطه‌آمیز نظام بین‌الملل لیبرال، دچار چالش‌هایی بر سر تداوم قدرت گردد. این چالش‌ها و ظهور نظریات بدیل و قدرت‌های نوظهور را حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تعبیر به «پیچ تاریخی» کرده‌اند که نشان‌دهنده تحول و ظهور هندسه‌ای جدید است و در این

میان، اندیشه انقلاب اسلامی می‌کوشد تا این تغییر هندسه دستمایه گذار به نظامی عادلانه و انسانی قرار گیرد (آیت‌الله خامنه‌ای بیانات در ۱۳۹۱/۶/۹).

نظم مطلوب

اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی، هردو به‌واسطه رویکرد تجویزی در نظریه‌پردازی، ضمن انتقاد از نظم موجود، درصدد ارائه توضیح بدیل و عادلانه از روابط بین‌الملل و نظم مطلوب هستند. در نظریه انتقادی، بازگشت به اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل از خصوصیات اصلی نظم مطلوب محسوب می‌شود که شاخصه‌های آن را در کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تنوع و تکثر می‌توان دریافت (مشیرزاده، ۱۳۹۶، ص. ۲۳۹). در این وضعیت مطلوب، «رهایی» به‌عنوان مهم‌ترین مشخصه به چشم می‌خورد. روابط میان اخلاق و قدرت، رهایی و تکثر در نظریه انتقادی باعث حرکت در جهت جایگزین ساختن نظامی نوین با اصول اخلاقی عام و موردقبول همگان می‌شود که از سطح دولت فراتر رفته، همه سوزده‌های انسانی را در بر می‌گیرد. نشانه وجود چنین اجتماعی نه‌تنها توسعه منافع مشترک جهانی، بلکه آگاهی جهان‌گستر از منافع و هویت مشترک و لازمه آن انگیزش اخلاقی است. بر این مبنا «هابرماس» اصول راهنما برای نظم دموکراتیک مبتنی بر «اصل جهان‌اندیشی اخلاقی» و «عقلانی کردن زیست جهان» با پذیرش تنوع و تکثر فرهنگی در سطح فراملی را مطرح می‌کند (هابرماس، ۱۳۸۰، ص. ۲۰۱) و «کاکس» نیز هدف نظریه انتقادی را ایجاد یک جهان متنوع کثرت‌گرا می‌داند که درواقع هر دوی این‌ها شکل‌گیری همبستگی اخلاقی و سیاسی در روابط خارجی میان تمامی کشورها است.

در اندیشه انقلاب اسلامی همانند نظریه انتقادی، شکل‌گیری یک جامعه اخلاقی و عادلانه جهانی مورد توجه است، با این تفاوت که مبانی اخلاقی این جامعه مبتنی بر ارزش‌های فطری و الهی و مستلزم نفی ظلم از روابط انسانی است؛ بنابراین، نظام بین‌الملل مطلوب باید ظرفیت‌های لازم را برای پاسخگویی به نیازهای بشری در سطح اجتماع جهانی داشته باشد (ستوده‌آرانی، ۱۳۸۵، ص. ۳۰) و بتواند مبتنی بر اندیشه قرآنی، ضمن پذیرش تفاوت‌های دینی و نژادی بر فطرت واحد انسانی (حجرات/۱۳)، ارزش‌های مشترکی نظیر عدالت را ترویج نماید. پس ثقل

هدف‌گذاری اندیشه اسلامی روابط بین‌الملل تدوین هنجارهای الهی و تشکیل جامعه جهانی اخلاقی است، همچنان که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای یک الگوی مسالمت‌آمیز برای انسانیت تعریف می‌کند: «در هیچ نقطه‌ای از دنیا هیچ فکر روشن و ثابتی که جوامع بتوانند بر محور آن، حرکتی را برای خود سامان‌دهی و آینده‌ای را تصویر کنند وجود ندارد، اسلام امروز فرصت دارد... اسلام روی عدالت، اخوت، برادری و کرامت انسانی تکیه کرده، امروز بشر تشنه این‌ها است» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۸۲/۱۰/۲). از این رو همانند نظریه انتقادی در اندیشه انقلاب اسلامی در بلندمدت، امکان شکل‌گیری یک جامعه جهانی اخلاقی، بر اساس ارزش‌ها، منافع و نهادهای مشترک بشری تحت حاکمیت واحد وجود دارد (فیروزآبادی، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۳). این نگاه جهان‌شمول که سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود بداند، در اصل ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی بازتاب یافته است.

یکی از تفاوت‌های میان اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی، به هدف‌گذاری کوتاه‌مدت، درباره تحقق نظام بین‌الملل غیر ظالمانه بازمی‌گردد. در این راستا اندیشه انقلاب اسلامی ترتیباتی را به‌ویژه در سطوح سیاسی آن مطرح می‌سازد که طی آن نظامی مطلوب تلقی می‌شود که در آن، قدرت به‌طور متوازن بین ملت‌ها توزیع شده باشد (رضاپور، ۱۳۹۴، ص ۱۴۶). اندیشه انقلاب اسلامی منادی این امر است که با فرهنگ‌سازی در عرصه‌های گوناگون و متکی بر تغییر نگاه به انسان، جامعه و نظام بین‌الملل می‌توان نظمی عادلانه در روابط بین‌الملل، مبتنی بر ارزش‌های عام فطری انسان ایجاد کرد. در اندیشه انقلاب اسلامی، همچنان که آمد همزیستی و صلح اصالت دارد، اما صلح در نظام بین‌الملل کنونی به‌واسطه ظلم و نابرابری تهدید می‌شود؛ بنابراین صلح پایدار جز در سایه عدالت امکان‌پذیر نخواهد بود. بر همین اساس آیت‌الله خامنه‌ای نیز در تحقق صلح بین‌الملل، بر اضافه کردن صفت عدالت تأکید دارند: «جمهوری اسلامی شعار "صلح عادلانه" را مطرح کرد. خوب، صلح یک ارزش مطلق نیست، یک ارزش نسبی است؛ یک جایی صلح خوب است، یک جایی صلح بد است، جنگ خوب است؛ اما عدالت این‌جور نیست؛ عدالت یک ارزش مطلق است!» (آیت‌الله خامنه‌ای بیانات در ۲۷/۰۲/۱۳۹۰).

کنش ابزار تحقق اهداف

مهم‌ترین تفاوت‌های آشکار میان اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی را می‌توان در کنش معطوف به هدف این دو مشاهده کرد که ریشه در تفاوت‌های فرا نظری و ماهیت نظریه‌پردازی آن‌ها دارد. در این راستا اندیشه انقلاب اسلامی به‌مثابه یک فرا روایت ارزشی، ضمن توجه به تحول معرفتی- اخلاقی وارد کنشگری‌های عملیاتی معطوف به هدف، در سطوح سیاسی نیز می‌شود، درحالی‌که نظریه انتقادی به‌مثابه یک جریان روشنفکری صرفاً تحول معرفتی و افق‌های ادراکی را دنبال می‌کند.

نظریه انتقادی ضمن تبیین شرایط سلطه و هژمونی و همچنین بر اساس نقدی که بر علم مدرن و خرد عصر روشنگری دارد، هدف خود را «رهایی‌بخشی» می‌داند. در این راستا مبنایی‌ترین کنش نظریه انتقادی در راستای نقد وضع موجود جهت رسیدن به رهایی‌بخشی، این است که امکان ایجاد قرائت‌های متفاوت در سیاست و روابط بین‌الملل را فراهم بیاورد (Ferreira, 2018, p 3). در واقع نظریه انتقادی می‌کوشد تا مجموعه روابط و ساختارهایی را که به‌صورت جهان‌شمول و طبیعی به تصویر کشیده شده‌اند را تاریخ‌مند، مشروط و به‌طور اجتماعی قابل تغییر نشان دهد (Femia, 2005: 341). دیگر کنش انتقادی برای تغییر شرایط سلطه، تبیین تاریخ‌مندی و امکان تغییر در نظام بین‌الملل است که به‌ویژه در عرصه‌های دانشگاهی منجر به نقد نظم موجود ناعادلانه و ارائه بدیل‌های ممکن اخلاقی و عادلانه در روابط بین‌الملل می‌شود (درودی و صلواتی، ۱۳۹۳، ص. ۳۰).

در سطح نظریه‌پردازی فرهنگی و متناسب با نظریات متأخر شارحان مکتب فرانکفورت، رهایی‌بخشی بدان معناست که تعامل جهانی به‌سوی گفت‌وگوهای باز، فراگیر و بدون اجبار در مورد پیوندهایی که اجتماعات را به هم مرتبط می‌کند هدایت شود (Ferreira, 2018, p 3). در این منظر وقتی ماهیت تاریخی رویه‌ها و ساختارها و نهادها آشکار شد، با توسل به گفت‌وگو در سپهر عمومی می‌توان بدون براندازی خشونت‌بار نظم اجتماعی- سیاسی به احیای جامعه اخلاقی کمک نمود (مشیرزاده، ص. ۲۴۳). همچنان که «اندرو لینکلتر» نیز گفت‌وگو را راه اصلی

نیل به سطوح بالاتری از عام‌گرایی، در کنار سطوح بالاتری از احترام به تفاوت تحلیل می‌کند تا درنهایت بنیان‌های یک دموکراسی راستین مبتنی بر اصول برابری و دسترسی‌پذیری ایجاد شود. همچنان که در سطح بین‌المللی نیز با تمسک به گفت‌وگو در فضای بین‌الذنهانی می‌توان ضمن دگرگونی مفاهیم دولت، دیپلماسی، ملت و ... مانع اصلی در جهت شکل‌گیری اجتماعی جهانی، یعنی ساختار دولتی مبتنی بر حاکمیت را متحول ساخت. این نوع کنشگری ناظر به ماهیت معرفتی سلطه در قالب علم مدرن اثبات‌گرا است. به همین سبب رهایی به نظر «هابرماس» عبارت است از نیل به استقلال عقلانی کنش در سپهر عمومی؛ بنابراین رهایی بشر به معنای رهایی از ساختارهای سرکوبگر جامعه، از نفس و کنترل خواهد بود (Kumar Giri, 2014, p 86).

همچنین، در اندیشه انقلاب اسلامی رسیدن به روابط بین‌الملل مطلوب، مستلزم سطوح متفاوتی از کنشگری است. در این راستا زیربنایی‌ترین دگرگونی در جهت مطلوب، تغییر در مناسبات فرهنگی - معرفتی است که از طریق اصل دعوت، تعامل و تبادل فرهنگی برابر میان ملت‌ها صورت می‌گیرد. بر این مبنا تغییر کارگزاران دولت‌ها و نظام بین‌المللی می‌تواند به تغییر فرایندها و دستورالعمل‌های جهانی در راستای عدالت و نفی ظلم بینجامد؛ اما اندیشه انقلاب اسلامی کنشگری فعال در جهت اصلاح مناسبات ظالمانه را نیز دنبال می‌کند و نه صرفاً از طریق آشکارسازی روابط سلطه، بلکه با کاربست عنصر قدرت به «مقاومت» در برابر سلطه اقدام می‌نماید.

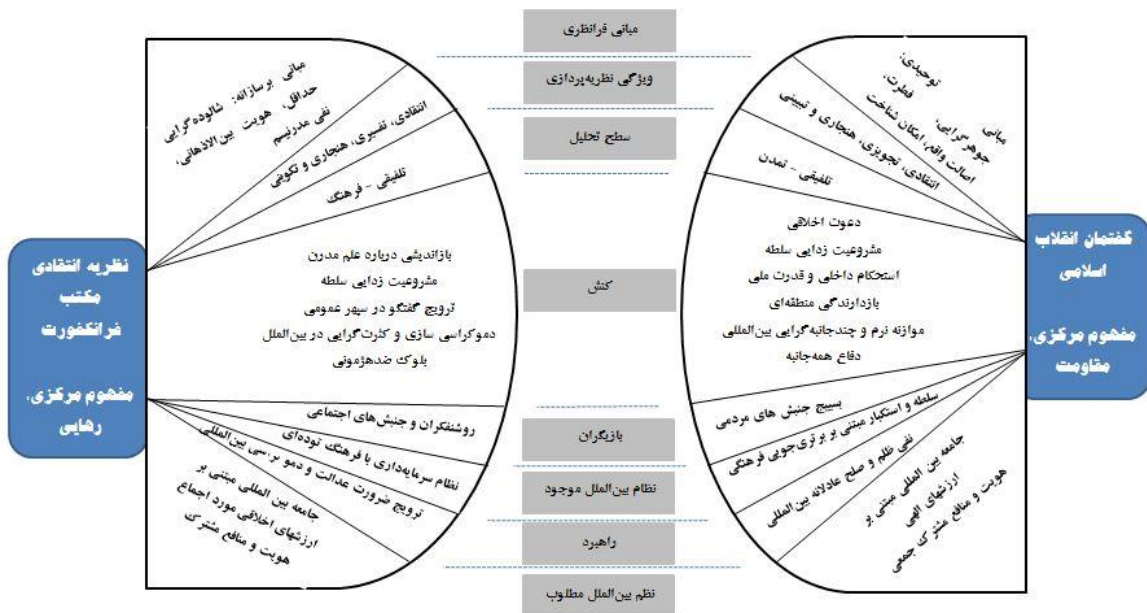
اندیشه انقلاب اسلامی در تحقق نظم مؤمنانه و عادلانه ترسیم‌شده وارد تقابل با نظام سلطه و استکبار حاکم می‌شود؛ چه اینکه «استکبار یعنی حالت فرعونیت، یعنی دیکتاتوری در سطح بین‌المللی» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۸۸/۶/۴). تحقق ایده‌های انقلابی تغییر در نظم موجود را می‌توان در قالب مفهوم «مقاومت» و «ظلم‌ستیزی» تبیین کرد که مستلزم کاربست ابزارهای متفاوت در سطوح مختلف است تا مفاهیم انقلابی را تبدیل به هنجارها و سپس رویه‌های رفتاری در نظام بین‌الملل نماید. در سطح نخست، مقاومت از طریق دعوت، تدوین هنجارهای مشارکتی در سطح بین‌الملل و اتخاذ رویکرد انتقادی در ترسیم شرایط سلطه‌آمیز

صورت می‌گیرد. حرکت به سوی عادلانه نمودن نظام بین‌المللی، از طریق دیپلماسی چندجانبه در سازمان‌های بین‌المللی در همین راستا ارزیابی می‌شود. در سطح دوم اندیشه انقلاب اسلامی به سوی «ایجاد موازنه نرم» در برابر استکبار حرکت می‌کند تا با افزایش هزینه‌ها، وضع موجود را برای ابرقدرت استکباری سخت نماید. سطح بعدی مقاومت به ایجاد بازدارندگی در برابر نظام سلطه و بهره‌گیری از جهاد بازمی‌گردد. با این حال کنش مبتنی بر جهاد در الگوی مقاومت انقلاب اسلامی، بر مبنای فقه سیاسی قائل به کشورگشایی و تهاجم نیست (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۷، ص. ۴۳)، بلکه منحصر در دفاع و استقلال‌طلبی و عدم تسلط بیگانگان است (نساجی زواره، ۱۳۹۲، ص. ۵۸). به همین سبب امام خمینی (ره) فرموده‌اند: «اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه‌جا صادر شود، این معنای غلط را از آن برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم!» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۰، ص. ۱۱۴).

بنابراین، اندیشه انقلاب اسلامی، رویکرد خشونت‌آمیز تهاجمی را نفی و تحول در نظام بین‌الملل کنونی را از مسیر استقلال‌خواهی، اقتدار دفاعی، صدور ارزش‌های انقلابی و ایجاد بدیل‌های فرهنگی جستجو می‌کند (یزدانی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۲۲۱)؛ به همین سبب: «دولت مقاومت نه اهل تجاوز است، نه اهل سلطه‌طلبی و دست‌اندازی به ملت‌ها و کشورها، نه اهل فرورفتن در لاک دفاعی و موضع انفعال است... ما در موضع «أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» [انفال/۶۰]، «تُرْهِبُونَ بِهِ» یعنی چه؟ «تُرْهِبُونَ بِهِ» همان چیزی است که در ادبیات سیاسی به آن قدرت بازدارندگی می‌گویند» (آیت‌الله خامنه‌ای، بیانات در ۱۳۹۶/۲/۲۰).

مطابق اصل ۱۵۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی، دفاع از حقوق همه مسلمانان و روابط صلح‌آمیز متقابل، دفاع از حقوق استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه مردم جهان و حمایت از مستضعفین در برابر مستکبران یک وظیفه تلقی می‌شود. بر این اساس، یک وابستگی امنیتی متقابل میان تمامی نیروهای ضدسلطه در قالب‌های سازمانی، به‌منظور انجام اقدامات نظامی در دفاع از حوزه سرزمینی شکل می‌گیرد که آن را می‌توان در قالب یک محور «مقاومت» تعریف نمود (آدمی، ۱۳۹۴، ص. ۱۶). این

محور مقاومت در قالب بازدارندگی یک کنش عملیاتی با جلوه‌هایی از «مقاومت نامتقارن» در برابر نیروهای تهدیدکننده سلطه به وجود می‌آورد. بنابراین، به‌طور کلی باید گفت، نظریه‌پردازان انتقادی با ابزار تحول‌شناختی، آزادسازی بشر از ساختارهای ظالمانه بین‌الملل را دنبال می‌کنند که در این زمینه جنبش‌های اجتماعی با ترویج گفت‌وگوی عمومی را کارآمدترین ابزار می‌دانند. اندیشه انقلاب اسلامی، در مقابل، به تبادل فرهنگی و توسعه‌شناختی مبتنی بر اخلاق توجه دارد، اما برای مقابله مستقیم، به بسیج جهانی، به‌عنوان یک بازدارندگی امنیتی و نیروی پیش‌روی ضدهژمونیک در قالب مقاومت اقدام می‌کند.



شکل ۱: مقایسه تطبیقی نظریه انتقادی و اندیشه انقلاب اسلامی

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اندیشه انقلاب اسلامی، با طرح مفاهیمی همچون مقاومت در عرصه منطقه‌ای و جهان اسلام از ابتدا پیامی مبتنی بر استقلال ملتها و حرکت نهضت‌های آزادی‌بخش و مستضعفان علیه استکبار و اشغالگری داشته است. بر همین اساس در دوران جنگ سرد، کنشی انقلابی- مردمی و غیرمتعهد نسبت به بلوک‌های جهانی به شمار می‌رفت، اما این کنش عملیاتی مبتنی بر مقاومت، پیشگام تحولاتی بود که بعدها در مناظرات دانش روابط بین‌الملل در قالب تأثیر فرهنگ، هویت و هنجارها بر عرصه بین‌الملل خود را آشکار کرد.

- با توجه به ضرورت توسعه دانش نظری، هدف این پژوهش «بررسی تطبیقی ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه در اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت» بوده و پرسش اصلی این‌گونه طرح شده است که: «نقاط اشتراک و افتراق اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت در

طرح ایده‌ها و راهبردهای ضدسلطه کدام‌اند؟» برای پاسخ به این پرسش ابتدا به‌عنوان مبانی نظری، به تحولات نظری و عینی در روابط بین‌الملل پرداخته شده، تحولاتی در قالب مناظره چهارم که با طرح مفاهیم فرهنگ، هویت، هنجار و ... تأثیرات مهمی در مهم‌ترین مفاهیم بین‌الملل، نظیر دولت، امنیت و قدرت برجای گذاشته است. در این چارچوب، اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی فرانکفورت هر دو در جبهه نظریات انتقادی و در برابر نظریات جریان اصلی (نولیبرالیسم و نورنالیسم) قرار می‌گیرند.

- اندیشه انقلاب اسلامی در قالب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی و مفاهیمی اساسی همچون همزیستی مسالمت‌آمیز، استکبار، نظام سلطه، نفی ظلم و ... بررسی شد و نظریه انتقادی فرانکفورت نیز با توجه به آرای مهم‌ترین اندیشمندان آن و طرح رویکردهای این نظریه مانند نقد مدرنیسم، صنعت فرهنگ، جامعه توده‌ای، عقلانیت ارتباطی و ... توصیف گشت. پس از شرح این دو نظریه، برای بررسی تطبیقی شاخصه‌هایی مانند سطح تحلیل، بازیگران، نظام بین‌الملل موجود، نظم مطلوب، راهبرد و کنش مشخص شد و تلاش گردید تا پاسخ‌های هرکدام از دو اندیشه انقلاب اسلامی و نظریه انتقادی به این شاخص‌ها استخراج شود.

- می‌توان اندیشه انقلاب اسلامی را در مقام نظریه‌پردازی در عرصه بین‌الملل قرار داد، چراکه ضمن تبیین ساختارها و قواعد سلطه‌آمیز نظام بین‌المللی موجود، چشم‌اندازها و راهبردهایی جهت تغییر ساختارهای بین‌الملل و تبیین نظم مطلوب ارائه می‌دهد. وضعیتی که نشان می‌دهد این اندیشه برای تبدیل به یک نظریه انتقادی - هنجاری در حوزه بین‌الملل ظرفیت مناسبی داشته باشد.

- بررسی تطبیقی اندیشه انقلاب اسلامی با نظریات نوین عرصه بین‌المللی، به‌ویژه در مناظره چهارم این دانش که سویه‌های انتقادی در برابر وضع موجود دارند، می‌تواند ظرفیت‌های نظری و توان تحلیلی اندیشه انقلاب اسلامی را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد؛ به‌ویژه اینکه بررسی تطبیقی با «مکتب انتقادی فرانکفورت» صورت گیرد. نظریه‌ای که با طرح مباحثی

مانند نقد روشنگری، صنعت فرهنگ، هژمونی، رهایی و ... از جمله نظریات پیشگام تغییرطلبی در عرصه بین‌المللی به شمار می‌رود.

- نتیجه بررسی تطبیقی این دو اندیشه، همچنان که در نمودار شماره ۱ نمایش داده شد، این است که: «اندیشه انقلاب اسلامی در مشروعیت‌زدایی از سلطه و ترسیم افق عادلانه و اخلاقی در سطح بین‌الملل، واجد رویکردهای مشابه با نظریه انتقادی است؛ اما با تفاوت در مبانی فرا نظری و ماهیت نظریه‌پردازی، اندیشه انقلاب اسلامی با راهبرد نفی ظلم و تحقق نظام صلح عادلانه بین‌المللی وارد کنش عملیاتی چندسطحی، دعوت اخلاقی، استحکام درونی، موازنه چندجانبه‌گرا، مقاومت و بازدارندگی علیه نظام با بازیگرانی متکثر و ابزارهای متفاوت می‌شود. همچنین به‌واسطه نگرش تمدنی در انقلاب اسلامی نظم مطلوب مبتنی بر جامعه‌سازی الهی، نیز تفاوت‌های جدی با نظام اخلاقی بین‌المللی در نظریه انتقادی دارد.»
- درواقع اندیشه انقلاب اسلامی ضمن داشتن اشتراکاتی مثل متناظر بودن با راهبرد توسعه سپهر عمومی یا رهایی‌بخشی در نظریه انتقادی، تمام وجوه نظام سلطه را نقد کرده، آن را به چالش می‌کشد و وارد کنش عملیاتی واقع‌گرا مبتنی بر قدرت برای تغییر وضع موجود در جهت راهبرد نفی ظلم و تحقق صلح عادلانه می‌شود.

منابع

- ابراهیمی‌فر، طاهره و منوری، علی (۱۳۹۱). درآمدی بر بازشناسی مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل: چشم‌اندازها و گونه‌ها. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۱۸، ۲۲-۵.
- آدمی، علی (۱۳۹۴). جایگاه مجموعه امنیتی محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات سیاسی جهان اسلام، ش ۱۴، ۱-۱۹.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۹). صلح و امنیت بین‌الملل؛ رویکرد اسلامی. مجموعه مقالات اسلام و روابط بین‌الملل، به اهتمام حسین پور احمدی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- برزنونی، محمدعلی (۱۳۸۴). اسلام اصالت جنگ یا اصالت صلح. فصلنامه حقوقی، شماره ۳۳، ۷۳-۱۵۷.
- بصری، محمدعلی (۱۳۸۰). تحولات مفهوم امنیت ملی. اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۶۴، ۱۶۶-۱۷۳.
- پوراحمدی، حسین و مرادی، عبدالله (۱۳۹۷). مبانی اسلامی صلح پایدار در مقایسه تطبیقی با نظریات جریان اصلی در روابط بین‌الملل. پژوهشنامه حقوق بشری، ۴ (۱)، ۳۹-۷۴.
- پورقیومی، ایوب (۱۳۸۸). بررسی مفهوم هژمونی؛ با تأکید بر هژمون‌گرایی آمریکا. سیاست دفاعی، ۱۷ (۶۴)، ۴۹-۸۱.
- پوستین‌چی، زهره و متقی، ابراهیم (۱۳۹۰). زبان سیاسی مقاومت اسلامی در سیاست بین‌الملل. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ش ۱، ۹۷-۱۳۰.
- چگنی‌زاده، غلامعلی (۱۳۹۲). ایران، جهان اسلام و تغییر در هندسه قدرت بین‌المللی. پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۲ (۷)، ۶۹-۹۲.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). روابط بین‌الملل در اسلام. قم: نشر اسرا.
- خمینی، روح‌اله (۱۳۷۸). صحیفه نور. ج ۱۰ و ج ۱۳. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۷). گسست پارادامیک در حوزه نظری روابط بین‌الملل. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۳ (۱۰)، ۹۷-۱۲۴.
- درودی، مسعود و صلواتی، فاطمه (۱۳۹۳). نظریه پسااستعمارگرایی و روابط بین‌الملل انتقادی از واسازی تارهای بخشی. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۳ (۱)، ۲۶-۴۳.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۵ (۲)، ۱۱۱-۱۴۲.

- زرگر، افشین (۱۳۸۷). دانستنی‌های سیاست: دانش روابط بین‌الملل. تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
- ستوده‌آرانی، محمد (۱۳۸۶). انقلاب اسلامی و نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل. نشریه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی. ۱۱ (۲)، ۱۴۴-۱۶۸.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳). فقه سیاسی، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- قادری کنگاوری، روح اله (۱۳۹۲). نظریه مقاومت در روابط بین‌الملل؛ رویکرد ایرانی-اسلامی نفی سبیل و برخورد با نظام سلطه، سیاست دفاعی، ۲۱ (۸۲)، ۱۹۱-۲۴۸.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و محمودی‌کیا، محمد (۱۳۹۶). مطالعات مقایسه‌ای الگوی کنشگر انتقادی هنجارگرا با نظریه سیاست خارجی امام خمینی. جستارهای سیاسی معاصر، ۸ (۱)، ۱۲۷-۱۰۳.
- کوهکن، علیرضا (۱۳۹۶). مقایسه مفاهیم کلیدی نظریه انتقادی و نظریه اسلامی روابط بین‌الملل معطوف به مسئله صلح. مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی، ش ۴، ۳۲۱-۲۲۹.
- گیل، استفن (۱۳۸۵). جهانی شدن، تمدن بازارنگر و نولیبرالیسم انضباط آفرین؛ در مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: مارکسیسم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۲). تحول رهیافت موازنه قدرت در نظم‌های منطقه‌ای: هویت‌گرایی در برابر ساختارگرایی. فصلنامه راهبرد، ش ۶۷، ۱۶۵-۱۹۲.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
- منصوری لاریجانی، اسماعیل (۱۳۸۷). سیری در اندیشه‌های دفاعی امام خمینی. فصلنامه سوره، ش ۴۱، ۸-۱۳.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۱). هرمنوتیک، دانش و رهایی. تهران: نشر بقعه.
- نساجی زواره، اسماعیل (۱۳۹۲). قاعده نفی سبیل و مستندات آن. پاسدار اسلام، ش پیاپی ۳۸۳ و ۳۸۴، ۵۸-۵۹.
- نوروزی، رسول (۱۳۹۳). نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل. پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ‌نامه علوم انسانی، ۱-۷.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۰). جهانی شدن و آینده دموکراسی، منظومه پسا ملی. مترجم: کمال پولادی. تهران: نشر مرکز.
- هابرماس، یورگن (۱۴۰۰). دگرگونی ساختاری حوزه عمومی. مترجم: جمال محمدی. تهران: نشر افکار.

- آدورنو، تئودور و هورکهایمر، ماکس (۱۳۸۷). دیالکتیک روشنگری؛ قطعات فلسفی، مترجم: فرهادپور، مراد و مهرگان، امید. تهران: گام نو.
- واعظی، احمد (۱۳۸۸). ابعاد معرفت‌شناختی فلسفه سیاسی اسلام. فصلنامه علوم سیاسی، ۱۲ (۴۸)، ۷-۲۴.
- یاراحمدیان، سید مهدی (۱۳۹۳). مروری بر نظریه فرهنگ مکتب فرانکفورت. فرهنگ پژوهش، ش ۱۷، ۵۰-۷۱.
- یاراحمدیان، سید مهدی و سلطانی رنایی، سید مهدی (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی مؤلفه‌های اخلاقی نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و اندیشه اسلام. اخلاق دوره جدید، ۶ (۲۱) (پیاپی ۴۳)، ۸۹-۱۲۳.
- یزدانی، عنایت‌اله و همکاران (۱۳۹۰). انقلاب اسلامی ایران، نظام بین‌الملل و نظریه انتقادی. دانش سیاسی، ۷ (۲)، ۲۰۵-۲۲۸.
- Barnett, Michael & Raymond Duvall (2005). "Power in International Politics", International Organization, No. 59.
- Chandran, Subramaniam (2016). Ideology and Methodology: The Critical Theory of Frankfurt School, Vinayaka Missions University.
- Corradetti, Claudio (2015). The Frankfurt School and Critical Theory, Internet Encyclopedia of Philosophy, Available at: https://www.researchgate.net/publication/256045695_The_Frankfurt_School_and_Critical_Theory.
- Cox, Robert (1981), "Social forces, states and world orders: beyond international relations theory", Millennium: Journal of International Studies, No.10.
- Cox, Robert (1983) "Gramsci, Hegemony and International Relations: An Essay in Method", Millennium: Journal of International Studies, No.12.
- De Orellana, Juan (2015). Gramsci on Hegemony, The University of Texas at Austin, Available at: <https://repositories.lib.utexas.edu/handle/2152/81650>.
- Femia, Joseph (2005), "Gramsci, Machiavelli and International Relation", The Political Quarterly, vol42, PP. 341-349.
- Ferreira, Marcos (2018). Introducing Critical Theory in International Relations, E-International Relations, Available at: <https://www.e-ir.info/pdf/72788>.
- Haass Richard N. (2008). "The Age of Nonpolarity What Will Follow U.S. Dominance", Foreign Affairs, Availavle at: articles 2008-05-03.
- Guba, E.G, & Lincoln, Y.S (1994). Competing paradigms in qualitative research, In N.K Denzin & Y.S Lincoln (Eds.), Handbook of qualitative research, CA: Sage.
- Kumar Giri, Ananta (2004). Knowledge and Human Liberation, European Journal of Social Theory, Vol 7, No1. pp 85-103.

Cole, Nicki Lisa (2019). The Frankfurt School of Critical Theory, Thought Co, Available at:

<https://www.thoughtco.com/frankfurt-school-3026079>

Steans, J & Pettiford, L (2001), International Relations: Perspectives and Themes, Longman: Publishing Group.

Mambrol, Nasrullah (2107). Hegemony, Literary Theory and Criticism, Available at: <https://literariness.org/2017/10/10/hegemony/>

Nye, Joseph (2012). The Future of Power, London: Palgrave.

<https://farsi.khamenei.ir/selected-index>